



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

قیام ژینا در پرتو مرکز - حاشیه مازادهای ضد استعماری و ضد طبقاتی مبارزات پیرامونی

سمیه رستمپور



شهریور ۱۴۰۲

روایت‌های غالب از جنبش‌های اجتماعی در ایران، از جمله جنبش زنان، اغلب ناسیونالیستی، همگن‌ساز، تقلیل‌گرا، نخبه‌گرایانه و طبقاتی بوده‌اند، به نحوی که تلاقی اتنیک-ملیت با جنسیت و طبقه در آن‌ها نادیده گرفته شده است. این متن تلاش می‌کند مبارزه‌ی مردمان در حاشیه در قیام ژینا به‌ویژه زنان، و مازادهای آن نسبت به مرکز را مورد بحث قرار دهد. بیش از آن که ادعای پاسخ‌گویی داشته باشد، هدف این یادداشت «طرح مسئله» حول موضوعات زیر است. نخست، مسئله‌ی حاشیه-مرکز در قیام ژینا و سهم مردمان پیرامونی در برجسته کردن تضاد طبقاتی و مبارزات ضداستعماری. در آینده و در مقاله‌ی دیگری به فرایند نامرئی‌سازی زنان حاشیه‌ای در تولید دانش-کنش‌گری فمینیستی و تبارهای چندگانه فمینیسم اقلیت می‌پردازیم. در شرایطی که شعار ارتجاعی «مرد میهن‌آبادی» از سوی نیروهای ارتجاعی در حال رشد و گسترش است و در جریان‌هایی هم‌چون مسجد مکی بلوچستان «نشانه‌های سازش و بستن دهان‌ها دیده می‌شود» [۱]، دفاع از شعار مترقی «ژن ژیان نژادی» و ایجاد حلقه‌های هم‌بستگی مبتنی بر هم‌سرنوشتی سیاسی ضروری به نظر می‌رسد. لازمه‌ی این کار، هم‌اندیشی جمعی پیرامون پیوند میان ستم جنسیتی-جنسی با ستم ملی و طبقاتی در ایران است، که اگر به قدر کافی واکاوی نشود می‌تواند هم‌چون تهدیدی برای اتحاد فمینیستی علیه اشکال متنوع پدر-مردسالاری عمل کند. این متن در صدد است تا نشان دهد مطالبات متفاوت مناطق حاشیه‌ای را صرفاً نمی‌توان با مفهوم پرمناقشه‌ی «سیاست هویت» تحلیل کرد، زیرا حتی خواست‌های سیاسی و فرهنگی این مردمان بنیادهای محکم مادی و طبقاتی دارند. از طرف دیگر، بدون این که در این مرحله نظریه‌ی خاصی پیشنهاد دهیم، اهمیت نظریه‌های ضداستعماری (در طیف وسیع آن) و روش‌شناسی ماتریالیستی برای فهم بهتر مناسبات مرکز-حاشیه را یادآور می‌شویم. منظور از «حاشیه» یا «پیرامون» به بیان عام گروه‌های اجتماعی‌ای هستند که در سلسله‌مراتب طبقاتی، جنسیتی، جغرافیایی، اقتصادی، جنسی، مذهبی، ملیتی، نژادی و اتنیک در مقایسه با گروه غالب فرادست در موقعیت فرودست قرار دارند. مفهوم حاشیه در این متن بیش از همه به زنان ملل تحت‌ستم غیرفارس ارجاع دارد که در مناطق جغرافیایی پیرامونی زندگی می‌کنند و اغلب غیرشیعه و متعلق به ستم‌کشیده‌ترین اقشار جامعه‌اند. مثال‌های متن عمدتاً از کردستان‌اند اما نه به‌مثابه‌ی یک استثنا، بلکه هم‌چون یک نمونه از وضعیت مردم حاشیه که نویسنده شاید شناخت بهتری از آن داشته باشد. هم‌چنین «کردستان» یک جامعه‌ی غیرتاریخی یک‌دست و فاقد تکثر و تضاد درونی، از طیف مترقی گرفته تا جریان‌ات ارتجاعی، فرض

نشده است. از همه‌ی کسانی که این متن را پیش از انتشار خواندند، به‌ویژه ق.ل که با بازخوردهای انتقادی به بهتر شدن متن کمک شایانی کرده، سپاس گزارم.

حاشیه-مرکز و مسئله‌ی هم‌بستگی

انتقاداتی که از جانب برخی نحله‌های فمینیست مارکسیستی به فرهنگ‌گرایی و از سوی نحله‌های ضد-پسااستعماری به اروپامحوری جهان‌شمول‌گرایانه وارد شده — به‌ویژه در افریقا و امریکای لاتین یا هند — کلیدهای مفهومی و نظری مهمی در اختیار ما قرار می‌دهند که بتوانیم روابط قدرت سلسله‌مراتبی موجود میان فمینیسم‌های غالب با فمینیسم‌های اقلیت در چهارچوب مرزهای ملی را نیز بهتر درک کنیم. بدون این‌که از این مهم چشم‌پوشی بپوشیم که کاربرد این نظریات در بستر ایران محدودیت‌های جدی دارد، زیرا از یک طرف برعکس بسیاری از کشورهای دیگر در جنوب جهانی، نه فقط زنان مناطق پیرامونی بلکه فمینیست‌های مرکز نیز در ایران به علت فعالیت‌هایشان جرم‌انگاری شده‌اند (هرچند کم‌تر). و از طرف دیگر، رتوریک ریاکارانه ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی و سوءاستفاده‌های سیاسی که از نقد مدرنیسم غربی می‌کند، باورپذیری به اهمیت این نظریات و درک درست از آن‌ها را در کشور دشوار کرده است. با این حال، به نظر می‌رسد که به کمک تولیدات غنی و انتقادی بحث‌هایی که بین فمینیست‌های مارکسیست و پسااستعماری چپ حول صورت‌بندی مناسبات سلسله‌مراتبی قدرت درگرفته می‌توان درهم‌تنیدگی سلطه و استثمار از یک طرف و ستم ملی-طبقاتی-جنسیتی-جنسی از طرف دیگر، از نگاه مرکز و حاشیه در ایران را نیز به شکل درخورتری ردیابی کرد.

پژوهش‌گران و فعالان مناطق پیرامونی ایران در سال‌های اخیر بیش از سایرین در مرکز از این نظریات استقبال کرده‌اند. تلاش عمومی آن‌ها این بوده که روندهای تاریخی (غیرخطی) دولت‌ملت‌سازی سرمایه‌دارانه — که اغلب متأثر از مداخلات استعماری کشورهای غربی شکل استبدادی به خودش گرفته — را با تأکید بر سیاست‌های طبقاتی و ناموزون غالب توسعه در ایران، هم در دوران پهلوی هم در جمهوری اسلامی، بررسی کنند. جنبش ژن ژیان‌ثا‌زادی فرصتی به دست داد که تاریخ مدرن دولت-ملت‌سازی تمرکزگرایانه و تاریخ‌نگاری جنبش زنان ایران مورد بازخوانی انتقادی قرار گیرد. در یک قرن اخیر بحث‌های زیادی حول «ستم طبقاتی» در کشور درگرفته ولی بحث از «ملل متکثر تحت ستم» هم‌چنان یک تابوست [۲] و «ستم جنسیتی» از منظر مردمان پیرامونی نیز به ندرت مورد بحث قرار گرفته [۳]. در نتیجه چنین تاریخی و چنین فضایی‌ست که مبارزات زنان در سطح عام جامعه از مبارزات ملل تحت ستم از هم‌دلی و استقبال اجتماعی بیش‌تری برخوردار است. [۴]

این ناموزونی در پرداخت تحلیلی به مناسبات سلطه، در سطح عملی شکافی را میان مردمان جغرافیای ایران موجب شده که امکان‌های هم‌بستگی ملی را نیز تضعیف کرده است. اگر در سطح بیرونی شکاف اصلی بین مرکز و حاشیه حول مناقشه‌ی «ستم ملی» شکل یافته و جامعه‌ی ایران را چندپاره کرده، در سطح درونی در میان خود ملل تحت ستم، مسئله‌ی «ستم جنسیتی» در نسبت با ستم ملی و طبقاتی است که اتحاد درونی خلق‌ها را تهدید می‌کند. بنابراین، پرداختن دقیق‌تر و جدی‌تر به نظریات فمینیستی ضد-پسااستعماری برای روشن‌فکران چپ مرکز، از جمله فمینیست‌ها، ضروری جلوه می‌کند، برای این که بتوانند وحدتی تکرگرا را به اسم «هم‌سرنوشتی» لاپوشانی نکنند و با بازشناسی تبعیض‌های خاصی که حاشیه به نسبت مرکز تجربه می‌کند، شمول‌گراتر شوند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که برای فمینیست‌های ملل تحت ستم، بهره‌گیری از روش‌شناسی ماتریالیسم تاریخی (نه به معنای جزم‌اندیشانه بلکه به معنای انتقادی کلمه) است که می‌تواند رهایی‌بخش باشد، در شرایطی که در حاشیه تعاریف غالب از ستم ملی عموماً با رویکردی «فرهنگ‌گرا» گره خورده که از تاکید هم‌زمان بر مبارزه طبقاتی گریزان‌اند. همچنین در مناطق پیرامونی بحث از «جنسیت» و نسبت آن با ملیت به‌عنوان موضوعی تاریخاً طردشده، می‌تواند کمبودهای نظریه‌های سیاسی موجود در این جغرافیاها را پر کند. [۵] تقویت این دو عنصر مکمل در مرکز و حاشیه می‌تواند هسته‌ی مترقی و رادیکال قیام ژینا را بیش از پیش قوت بخشد و هم‌زمان وجه طبقاتی-جنسیتی مطالبات سیاسی خلق‌های تحت ستم را، که اغلب صرفاً «هویتی» تلقی می‌شوند، مرئی‌تر کند.

تقویت این هسته‌ی رادیکال هم‌زمان نوعی مقاومت در برابر گفتار غالب دیگری‌ساز و حتی نژادپرستانه از ملل غیرفارس، مبتنی بر شکلی از ذات‌گرایی فرهنگی است. پیش‌داوری‌ها و تبلیغات رژیم، تصویری از مردم بلوچ ساخته که در آن «مردانش را مستی مردِ خشنِ رام‌نشده‌ی بدوی جا زده و زنانش را چهره‌هایی ستم‌کشیده و بی‌قدرت و توسری‌خور» [۶] تصویری که از کردها ساخته عده‌ای مرد مسلح خشن و زن قربانی خشونت ناموسی منفعل است که به لحاظ فرهنگی و سیاسی عقب‌افتاده‌اند و قادر به تولید سیاست یا دانش مترقی نیستند و تنها می‌توانند از آن‌چه در مرکز صادر می‌شود، به‌عنوان مصرف‌کننده تغذیه کنند. در تقابل با این بازنمایی‌ها، در واقعیت و طی قیام انقلابی اخیر مترقی‌ترین شعارها و رادیکال‌ترین کنش‌ها از دل مناطق پیرامونی که همواره «عقب‌افتاده» خوانده شده‌اند بیرون آمدند. [۷] در واقع مردم حاشیه در یک سال گذشته، پیشاپیش سطحی از مبارزه‌ی انقلابی تقاطعی با اشکال متنوعی از ستم را عملیاتی و متحقق کرده‌اند، بر خلاف بخش عمده‌ای از اپوزیسیون راست در خارج از کشور که علی‌رغم امکان‌های مادی و نظری، از این آزمون مهم ناکام بیرون آمد. دستاوردهای حاشیه چنان عیان است که مرکز، به‌ویژه

فعالان و نخبگان آن که هنوز از بند ناسیونالیسم نژادپرستانه رها نشده‌اند، این بار راهی ندارند جز کرنش در برابر مرکزیت حاشیه، که از تاریخ سرکوب ابزاری برای مبارزه ساخته است. در فضای سیاسی فعلی، «مسئله‌ی ستم ملی» به راحتی می‌تواند در درون جنبش شکاف اندازد، کما این که پیشاپیش سطحی از بحران هم‌بستگی و اتحاد سراسری را رقم زده است. به این اعتبار، تنش‌زدایی بین مرکز و حاشیه تأثیر مادی بسزایی بر شکنندگی یا استحکام هم‌بستگی تجربه‌شده در قیام سراسری اخیر دارد، در شرایطی که این حد از اختلاف نظر در مورد مسائل دیگر هم‌چون ستم جنسیتی وجود ندارد.

اشکالی از هم‌بستگی که در قیام ژینا به‌ویژه با شعارهای هم‌دلانه به زبان‌های مختلف برجسته شد، به‌واسطه‌ی شکاف طبقاتی موجود در جامعه که روی دیگر شکاف بین مرکز و حاشیه هم هست، نیز می‌تواند مورد تهدید قرار بگیرد. از این مثال شروع کنیم: زنان درگیر در قیام ژینا در مرکز، اغلب از سرمایه‌ی بیش‌تری برخوردارند (عکس‌ها یا ویدیوهای زیاد) و برخورد سرکوب‌گرانه با آن‌ها در رسانه‌ها انعکاس بیش‌تری دارد. در عین حال، زنان طبقه‌ی متوسط که بیش‌ترین دسترسی را به فضای مجازی دارند، به دلیل تجربه‌ی جنسیتی-طبقاتی مشابه، راحت‌تر با آن‌ها به‌عنوان قهرمانان خیزش هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. حضور زنان طبقات پایین اما در حاشیه‌های کشور چشم‌گیرتر بوده؛ کسانی که عکس‌هایشان دیرتر و کم‌تر منتشر شده و به‌ندرت مورد توجه فراگیر قرار گرفته است. برای برخی زنان معترض بازداشت‌شده در حومه‌های حاشیه در دادگاه‌های غیرحضوری با کیفیت بسیار پایین احکام سنگین صادر شده، بدون انعکاس رسانه‌ای. [۸] این تفاوت در برخورد قضایی با معترضان، به موقعیت طبقاتی شکننده این زنان و امکان‌های محدودی که برای پی‌گیری، گرفتن وکیل یا بازنمایی رسانه‌ای دارند، ارتباط دارد. اگر در درازمدت جنبش نتواند این تضادها و نابرابری‌ها را به قدر کافی مورد اهتمام قرار دهد، سرخوردگی حاشیه‌نشینان را به دنبال خواهد داشت و امکان‌های هم‌بستگی به مرور تضعیف خواهند شد. در واقع، به شکل مادی این هم‌بستگی شکننده‌تر می‌شود، اگر مردمان حاشیه احساس کنند که بیش‌ترین هزینه‌ی جنبش انقلابی را متقبل می‌شوند، اما کم‌ترین سهم را در بازنمایی از آن و پایین‌ترین جایگاه را در افقی که ترسیم می‌شود، دارند.

به بیان روشن‌تر، توجه مرکز به حاشیه باید از سطح نمادین فراتر رود و مابه‌ازایی مادی یابد و در زندگی روزمره‌ی مردم حاشیه نمود بیابد، وگرنه قادر نخواهد بود هم‌بستگی دوجانبه‌ی بادوامی خلق کند. برای نمونه مبارزان حاشیه باید احساس کنند که در هم‌بستگی با زندانیان و محکومان به اعدام و هم‌چنین در مواجهه با سرکوب‌های رژیم، مردم حاشیه در سایه‌ی نام‌های بزرگ و پرصدای مرکز گم نشده، به فراموشی سپرده نمی‌شوند و اقدامات واقعی برای آن‌ها انجام می‌شود. فراموش نکنیم که نوعی بی‌اعتمادی در این

زمینه وجود دارد که از این ناشی می‌شود که برخورهای فراقضایی با فعالان در مناطق پیرامونی، که برای دهه‌ها یک قاعده به شمار می‌رفته، تا سال‌ها نتوانسته بود به قدر کافی واکنش هم‌دلانه و همراهی فعالان و مردم مرکز را در پی داشته باشد و همین به نیروهای امنیتی نوعی مصونیت بخشیده بود. به واقع، روش‌ها و تاکتیک‌های سبانه سرکوب که در سال‌های اخیر حکومت در مرکز نیز با شدت بیش‌تری به کار می‌برد، دهه‌هاست در مناطق پیرامونی کشور به شکل سیستماتیک به کار گرفته شده، بدون این که هزینه‌ی خاصی برای رژیم به دنبال داشته باشد. یعنی جرم‌انگاری و سرکوب ملل تحت ستم عادی‌سازی شده بود، حتی بعضاً از جانب روشن‌فکران و فعالان ناسیونالیست مرکز. اما به نظر می‌رسد که تجربه‌ی جدید مرکز از خشونت دولتی، امکان‌های هم‌بستگی این دو را وسعت بخشیده است. با این حال، به‌عنوان پیش‌شرط اتحاد حول هم‌سرنوشتی، هم‌بستگی تنها زمانی تعیین مادی می‌یابد که منافع طبقاتی متضاد مرکز و حاشیه و سرکوب‌های سیاسی هم‌بسته آن مورد توجه جدی قرار گیرد و برایش راه‌حلی‌هایی برابری طلبانه پیش‌بینی شود. این به معنای تغییر بنیادی در سیاست‌های کلان اقتصادی، در افق‌های ساختار سیاسی بدیل و در فرم سرکوب‌گر حکمرانی متمرکز تک‌ملیتی است، هم‌چون گامی اولیه برای پرکردن شکاف میان هم‌بستگی نمادین (در بیان و میل) با هم‌بستگی مادی (فرم سازمان‌دهی حیات اجتماعی). شواهد به ما می‌گویند که فعالان زن در ایران پیش‌گامان اصلی این تغییراند. آن‌ها بیش از همه در رادیکال‌تر کردن جنبش سراسری ضداستبدادی موجود، به معنای لحاظ کردن مسئله‌ی مرکز-حاشیه در تحلیل و سازمان‌دهی سیاسی و تقویت مبارزات طبقاتی در گره‌گاه جنسیت و ملیت نقش ایفا کرده‌اند. بنابراین گام موثر اولیه برای هم‌بستگی، فمینیستی‌تر شدن جنبش سراسری و به رسمیت شناختن بیش از پیش مطالبات ضدطبقاتی و ضداستعماری تقویت‌شده در آن است.

خصلت ضداستعماری مبارزات مناطق پیرامونی

در جنبش ژن ژیان نازادی، مبارزات سیاسی مردمان پیرامونی علیه فرایندهای تاریخی دیگری‌سازی که در تمام قرن بیستم جریان داشته و از آن‌ها «اقلیت‌سازی» کرده به اوج خود رسید. اگر در مرکز، قیام ژینا شورشی ست‌عمدتاً علیه جمهوری اسلامی، در حاشیه علاوه بر رژیم خیزشی ست علیه همه‌ی پیش‌دآوری‌ها، تعصبات، تحقیرها، محرومیت‌های «شبه‌استعماری» و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی تبعیض‌آمیز در زمینه‌ی آموزش، اشتغال، اکولوژی، فرهنگ و زبان که آن‌ها را در طول همه‌ی این سال‌ها به حاشیه‌رانده است. مصادیق این فرایندهای تمایزساز بسیارند.[۹] انتخاب مسئولان و کارگزاران دولتی از میان مردمان غیربومی، عموماً شیعه با سابقه‌ی امنیتی (جاش)، تنها نمونه‌ای کوچک از برخوردهای شبه‌استعماری با

مناطق حاشیه‌ای کشور است. رفاه نیروهای گماشته‌شده‌ی حکومتی غیربومی در کردستان و بلوچستان به نسبت مردم عادی جامعه، شکاف میان این دو و خشم این گروه دوم به نسبت اولی، تصویری را به ذهن متبادر می‌کند که صادق چوبک در کتاب تنگسیر روایت می‌کند، از موقعیت ویژه و برتر استعمارگران انگلیسی در جنوب کشور در اوایل قرن بیستم به نسبت مردم بوشهر. پرسش این است که آیا می‌توان تمام این تفاوت‌ها و تبعیض‌هایی را که ملل تحت ستم تجربه می‌کنند نادیده گرفت و سوژه‌های انقلاب ژینا در مرکز و حاشیه را صرفاً با شباهت‌هایشان و به‌ویژه امر مشترک «نفی جمهوری اسلامی» تعریف کرد، طوری که انگار تفاوتی در مطالبات و تصویر آن‌ها از جامعه‌ی آینده وجود ندارد؟ آیا «کشف» حاشیه توسط مرکز طی قیام انقلابی ژینا، توانسته به شکل مادی در به رسمیت شناختن انباشتی از ستم‌ها که موجب اقلیت‌بودگی آن‌ها شده، نقشی موثر ایفا کند؟ آیا این شناخت آن قدری هست که تکثر اشکال سیاست‌ورزی در مرکز و حاشیه را بپذیرد (به رسمیت شناختن فرم‌هایی چون خودگردانی شورایی، فدرالیسم، کنفدرالیسم دموکراتیک، حکمرانی تمرکزگرای ژاکوبینی که یک قرن است به آزمون گذاشته شده و ...)? تکثری که خود ناشی از تجربه‌ی متفاوت آن‌ها از پروسه‌ی دولت-ملت‌سازی مدرن در ایران است.

برای صورت‌بندی رابطه‌ی مشخص و نسبت اجتماعی-سیاسی‌ای که ملل تحت ستم در حاشیه با دولت تمرکزگرای فارس شیعی دارند، از ترم‌های مختلفی استفاده شده: «استعمار داخلی»، «استعمار بین-فرو دست (inter-subaltern colonialism)»، «مردمان جهان چهارمی» و مواردی از این دست. [۱۰] گرچه بر سر معنا و دلالت‌های این واژه‌ها یا خود نام‌گذاری این موقعیت خاص هیچ اتفاق نظری وجود ندارد، اما میان تحلیل‌گرانی که مناسبات ناموزون مرکز-حاشیه را در تحلیل‌های خود می‌گنجانند، بر سر وجود مازاد تبعیض ملیتی و اهمیت آن در شکل‌دهی به نوعی از سرمایه‌داری سرکوب‌گر ناسیونالیستی به شکل تاریخی اتفاق نظر نسبی هست. در این متن، مفهوم «مناسبات شبه‌استعماری» را بر اصطلاحات دیگر ترجیح داده‌ایم، هرچند در نهایت شباهت زیادی بین دلالت‌های معنایی این مفاهیم وجود دارد و مفهوم پردازی این رابطه نیازمند تحقیقات گسترده‌تر و دقیق‌تر است. رابطه‌ی ملل تحت ستم با دولت مرکزی شبه‌استعماری است زیرا با این که ملل تحت ستم در ایران مستعمره‌ی «دولت‌های خارجی» نیستند و رابطه‌ی «استعمار مستقیم» (در چهارچوب تعاریف موجود از مرزهای ملی به‌مثابه‌ی تنها مرزهای مشروع بعد از جنگ جهانی دوم) را به این معنا تجربه نمی‌کنند، اما برخورد دولت متمرکز با آن‌ها به‌عنوان ناشهروندان طردشده و بهره‌کشی و تخریب سرزمین‌هایشان به سبک بیگانه‌ی اشغال‌گر بیرونی، شباهت بسیاری به موقعیت استعمارزدگان دارد.

در واقع از یک طرف دولت‌های پسااستعماری در جنوب جهانی، و البته به میانجی ادغام در بازار جهانی، میراث مداخلات استعماری و مناسبات امپریالیستی کنونی دولت‌های فرادست، شهروندان را در مصر و ایران و آفریقا و... به «ناشهروندان» و به «مستعمره‌های» تحت اقتدار استبداد بدل کرده‌اند. از طرف دیگر، میان خود همین ناشهروندان دوران پسااستعماری نیز تمایزهایی مهم وجود دارد، به گونه‌ای که دسته‌ای از آن‌ها بیش از سایرین از حقوق اولیه‌ی حیات محروم شده‌اند و دولت‌ها با آن‌ها «مشابه» مردمانی که سرزمینشان اشغال شده یا استعمارشوندگانی که باید «متمدن» شوند، برخورد می‌کنند. این همان وجه تمایزی است که «ناشهروندان ملل تحت ستم در حاشیه» در ایران را از «ناشهروندان» به نسبت آن‌ها برخوردار مرکز»، متفاوت می‌کند و «خصلت شبه‌استعماری» غالب بر مناسبات قدرت در حاشیه را برجسته می‌کند. تصادفی نیست که زنان بلوچ، که هم‌زمان به‌عنوان زن، اقلیت ملی و طبقه‌ی تهی‌دست تحت انقیادند، بیش‌ترین آسیب را از عدم دسترسی به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی در ایران می‌بینند. [۱۱]

در تمایز نسبی با ناشهروندان ساکن مناطق مرکزی کشور، ناشهروندان مناطق غیرفارس غیرشیعی اغلب حکومت را «اشغال‌گر» و «استعمارگر» می‌دانند و هم‌زمان مبارزاتشان را ضداستعماری داخلی و خارجی تعریف می‌کنند. [۱۲] کلکتیو فمینیستی دسگوهاران در مصاحبه خود با صراحت این موضوع را اعلام می‌کنند: «مبارزات مردم بلوچ مبارزاتی پر دامنه، تاریخی و غیر قابل تفکیک از مبارزات علیه استعمار هستند. نمی‌توان از سیستان و بلوچستان گفت ولی چنین تاریخی را حذف کرد». [۱۳] پژوهاک این شیوه از تفکر را در کردستان می‌توان به‌ویژه در گفته‌های یوسف مولودی پسر شهید غفور مولودی شنید که بر مزار پدرش در بوکان چنین گفت: «جمهوری اسلامی در تهران فاشیست است، ولی در کردستان اشغال‌گر». این را هم از یاد نبریم که از زمان به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ۵۷ تا کنون، فعالان کرد اغلب عناوین معروف *پژوهاک می‌داگیرک‌هر* (رژیم اشغال‌گر) و *ک‌نوماری س‌م‌خ‌داره* (جمهوری اعدام) را برای نام بردن از آن به کار می‌برند که نشانه‌ی فراگیر بودن این تفکر در کردستان است. درست به همین دلیل کردها بارها موقعیت خود را با فلسطینی‌ها مقایسه و از قیام خود با عنوان «انتفاضه» نام برده‌اند؛ شباهت‌هایی که میان تصاویر منتشر شده و شدت سرکوب‌ها در این دو جغرافیا هست نیز این مقایسه را معنادارتر کرده، با این تفاوت که در مورد اول اشغال‌گران «دولت خودی» و در دومی «دولت بیرونی» هستند. [۱۴]

عملکرد و رفتار متفاوت حکومت، بالاخص خشونت دولتی و سرکوب‌های مضاعف در مناطق پیرامونی، به این ایده دامن زده که «حکومت در مناطق پیرامونی استعمارگر و اشغال‌گر است». جمع‌هی خونین زاهدان (۱۶ مهر ۱۴۰۱) و شنبه‌ی خونین سنندج (۲۱ مهر ۱۴۰۱) در قیام ژینا تنها نمونه‌هایی از این تمایزاند.

همچنین در تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۲۲، اوباش سپاه به منازل مردم در بوکان حمله کردند، وسایل خانه را تخریب کرده، گل‌ها را از ریشه کردند و طلا و وسایل قیمتی را ربودند. در روزهای اوج خیزش انقلابی اخیر، شهرهایی مثل سنندج و مهاباد برای روزها در محاصره بودند، صف‌های نان طولانی، قطعی برق و اینترنت، کنترل رفت‌وآمد شهروندان و گشت‌زنی شبانه، اعلام حکومت نظامی، تخریب و سوزاندن جنگل‌ها و مراتع به بهانه‌ی مقابله با احزاب گُرد، پاک کردن شعارهای دیواری در دفاع از کومله و دموکرات و پژاک، خط زدن شعار «ژن ژیان نازادی» و جای‌گزین کردن آن با «زن عفت افتخار، مرد غیرت اقتدار»، درکنار شعارنویسی در دفاع از خامنه‌ای و حزب‌الله و خمینی بر دیوارهای شهرهای کردستان همگی مشابه با کارهایی‌ست که اشغال‌گر در سرزمین اشغالی می‌کند. [۱۵] سرکوب تاریخی، خشمی علیه استعمارگر در دل استعمارشدگان می‌سازد که حتماً در روند تاریخی زمانی امکان بروز می‌یابد و خواب استعمارگران را آشفته می‌کند. خشم الجزایری‌ها سال‌هاست دامن فرانسه را به اشکال مختلف گرفته، همان‌طور که فیلم کم‌نظیر «پنهان» از میسائیل هانکه به شکل ظریفی یادآور می‌شود. گزارش‌های ارسالی از کردستان و بلوچستان و برخورد نظامی امنیتی شدید با مردمان در حاشیه هم حتی در مواردی شبیه به تصاویری است که آرشیوهای تاریخی از حضور استعماری فرانسه در الجزایر به دست می‌دهند. جمعی خونین زاهدان، کشتار خونین ۲۰۰ تظاهرکننده غیرمسلح الجزایری حامی استقلال ملی الجزایر در ۱۷ اکتبر ۱۹۶۱ (۲۵ مهر ۱۳۴۰) در پاریس را به یاد می‌آورد که توسط نیروهای پلیس فرانسه پس از آن که مورد ضرب‌وشتم شدید قرار گرفتند، به رود سن انداخته شدند. [۱۶] بدون این که فراموش کنیم این اولین باری نیست که شهرهای حاشیه چون کردستان یا بلوچستان این‌طور هدف سرکوب نژادپرستانه رژیم اسلامی قرار می‌گیرند، در خیزش‌هایی که در سال‌های اخیر روی داده، در دی ماه ۹۶ یا آبان ۹۸، آپاراتوس سرکوب همواره با شدت بیش‌تری در مناطق حاشیه‌ای کشور وارد عمل شده است. [۱۷] شهر جوانرود در کردستان تنها یک نمونه از مناطق حاشیه‌ای کشور است که در هر سه خیزش ذکرشده، سرکوب خونین شدیدی را متحمل شده. [۱۸]

بر اساس این واقعیت‌های تاریخی می‌توان ادعا کرد که خصلت چندوجهی مقاومت در برابر انواع تبعیض‌ها، همان تمایز اصلی‌ای است که میان خاستگاه‌های مبارزه خیابانی و سیاسی در مرکز با حاشیه وجود دارد و جنبش زنان را نیز متأثر کرده است: برای ملل تحت ستم ایران این شورش علیه استبداد هم‌زمان شکلی از یک جنبش «ضد‌اشغال‌گری» به خود گرفته که در آن شهروندانی که توسط حاکمیت ملی خود به (شبه) مستعمره‌نشینی فرودست شده بدل شده‌اند، بر ضرورت مبارزه ضداستعماری و ضدنژادپرستانه به منظور تمرکززدایی در کشور تأکید دارند. حتی این گرایش در برخی مناطق چنان شدید است که عده‌ای از

فعالان حاشیه، قیام زن ژیان نازادی را بیش از آن که خیزشی فمینیستی بدانند، مبارزه‌ای برای الغای ستم ملی تلقی می‌کنند.

این رابطه‌ی شبه‌استعماری از نظر خلق‌های تحت ستم، از یک طرف با برتری فرهنگی گروه فارس-شیعه و از طرف دیگر با امتیازهای اقتصادی مرکز به نسبت حاشیه تعریف می‌شود. مردمان اقلیت شده که فرهنگشان همواره به‌عنوان «غیرتمدن» و «عقب‌مانده (از پیشرفت خطی سرمایه‌دارانه) تحقیر شده، از خلال سیاست‌های ادغام و توسعه ناموزون اقتصادی، به نیروی کار ارزان و جمعیت اضافی در نهادهایی تبدیل شده‌اند که اغلب توسط افرادی از مرکز کشور اداره می‌شوند. به عبارت دیگر، روابط استبدادی بر همگان در کشور تحمیل شده، اما در جغرافیاهای ستم شدت آن یکی نبوده است. در مناطق پیرامونی، استبداد با مناسبات شبه‌استعماری هم‌زمان پیش رفته، به گونه‌ای که به تنزل موقعیت فرهنگی اقلیت‌های ملی و بیش‌فروودست‌سازی آن‌ها در ایران انجامیده است. به شکل تاریخی، حکومت مرکزگرا در ایران سیاست «ادغام و جذب فرهنگی» را (با زور) تحمیل کرده، برای این که از یک طرف بتواند در اقتصاد سیاسی جهانی ادغام شود و از طرف دیگر پروژه (نئو)لیبرالیسم اقتصادی را که نیازمند بی‌ثبات‌سازی بخشی از جمعیت (این‌جا غیرفارس‌های غیرشیعی) است، آسان‌تر پیش ببرد. [۱۹] بر این مبنا، «ادغام در فرهنگ مرکز» در ایران، اغلب «فرهنگ فقر» را نیز برای حاشیه به دنبال داشته و به همین دلیل نمی‌توان آن را بدون سویه‌های اقتصادی سیاسی‌اش خوانش کرد. در عین حال، مبارزه با «مناسبات شبه‌استعماری دولتی» از نظر مردمان پیرامونی، مبارزه با فرهنگ فقر در این مناطق نیز هست که به شکل بین نسلی بازتولید می‌شود. [۲۰] بنابراین نه سیاست شبه‌استعماری و نه مبارزه‌ی ضداستعماری هیچ وقت صرفاً هویتی نبوده و نیستند، بلکه همواره با نتایج طبقاتی مهمی همراه‌اند که نباید از تحلیل‌ها حذف شوند.

سرکوب فرهنگی را نیز به همین طریق باید هم‌چون بخشی از آپاراتوس ناسیونالیستی دیکتاتور درک کرد؛ «فرهنگ اشغال‌گر» با اشاعه خود در صدد است از مردمان در حاشیه، سوژه‌هایی جدید بسازد که هویت خودبنیان و سرکش‌شان رام شده است. در این معنا مبارزه‌ی فرهنگی را می‌توان به تعبیر فرانتس فانون، متناسب با مبارزه عینی و عملی، راهی برای به وجود آمدن تاریخی نوین برای یک ملت دانست، راهی برای استعمارزدایی در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی، و نه صرفاً نوعی «هویت‌طلبی» آن‌طور که برخی روشن‌فکران قضیه را می‌بینند. بنابراین اگر از انگیزه‌های معترضان برای مشارکت فعالانه در قیام اخیر سخن می‌گوییم، نمی‌توانیم مواردی چون محکوم کردن استثمار و برخوردهای شبه‌استعماری و هم‌چنین تبعیض اجتماعی-سیاسی-اقتصادی بازتولیدکننده بی‌ثباتی، فقر، تحقیر، نژادپرستی و... را نادیده

بگیریم. به همین ترتیب مشارکت زنان در مناطق پیرامونی، مازادی به نسبت سایر زنان مرکز دارد؛ برای آن‌ها این نه تنها قیامی علیه دیکتاتور مردسالار، بلکه خیزشی علیه حکومتی اشغال‌گر و به زعم برخی استعمارگر نیز هست. آن‌ها نه فقط به‌عنوان «زن»، بلکه بیش از همه به‌مثابه‌ی «زن بلوچ» یا «زن کورد» و حتی بسیاری هم‌چون «زن غیرفارس فرودست» به خیابان آمده‌اند. زنان بلوچی که در زاهدان (۲۵ آذر ۱۴۰۱) با دست خونین و طناب‌داری نمادین به گردن فریاد «این همه ظلم تا به کی؟ بلوچ‌کشی تا به کی؟» سر می‌دهند، خاطره‌ی یک قرن سرکوب ملل تحت ستم غیرفارس غیرشیعی، که با تعمیق نابرابری‌های اقتصادی همراه بوده‌ است، به صحن تاریخ سیاسی کشور برمی‌گردانند. با این حال، قطعه‌ای از این پازل چندوجهی و تقاطعی اغلب به شکل هدف‌مند از قلم می‌افتد: بخش‌هایی از مرکز اغلب از یاد می‌برند که این زنان به ستم ملی به‌اندازه‌ی ستم جنسیتی-طبقاتی اهمیت می‌دهند و برخی جریان‌های مرد-پدرسالار در حاشیه نیز ترجیح می‌دهند اهمیت مبارزه با ستم جنسیتی برای زنان حاشیه‌ای فعال در قیام ژینا را در سایه‌ی ستم ملی-طبقاتی قرا دهند.

در واقع، اقلیت‌های ملی به‌عنوان تهدیدکننده‌گان بالقوه وجه ناسیونالیستی-شیعی حکومت و زنان به‌عنوان تهدیدکننده‌گان وجه اسلامی آن، دشمنان اصلی برای موجودیت رژیم اقتدارگرای طبقاتی-نظامی جمهوری اسلامی به شمار می‌روند، اما زنانی که هم‌زمان با هر دو می‌جنگند و اغلب هم از مناطق پیرامونی هستند، خطر اصلی فرض شده به همین دلیل بیش‌ترین سرکوب‌ها را متحمل می‌شوند. «زلیخا ترزی» زن فقیر بلوچ مهاجر ۸۸ ساله که در «جمعه‌ی خونین» توسط نیروهای نظامی رژیم کشته شد، مظهر این شکل از ستم چندگانه است. [۲۱] این همان چیزی است که پاتریشیا هیل کالینز آن را «ماتریس سلطه» می‌نامد که با مناسبات سرکوب‌گر جنسیتی اعمال شده در مرکز بسیار متفاوت است. چارچوب‌های حقوق‌بشری به همین دلیل ناقص‌اند که با تقلیل زنان حاشیه‌ای به قربانیانی منفعل یا آمارهایی فاقد محتوا، از توضیح تقاطعی ستم‌های تحمیل‌شده بر آن‌ها و لحاظ کردن این ماتریس سلطه عمیقاً ناکام‌اند. از این جهت، صرف دفاع از شعار ژن ژینا نآزادی - به‌عنوان شعاری حداقلی و نه حداکثری - کافی نیست که تعهد گروه‌های حقوق‌بشری یا اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به ایده‌های رهایی‌بخش نشان دهد، چرا که این شعار بسته به نیروهایی که آن را با مجموعه افکار دیگر خود به کار می‌برند، می‌تواند معانی مترقی یا ارتجاعی بیابد. بنابراین قیام ژینا برای زنان ملل تحت ستم هم‌زمان قیامی برای بازپس‌گیری تاریخ است، نوعی تلاش نه تنها برای امروز، بلکه برای احضار یک «گذشته‌ی استعماری سرکوب‌گر» و «ساختن آینده‌ای ضداستعماری و مشمول‌تر». به عبارت روشن‌تر، جنگ اصلی در حقیقت بر سر «تاریخ» است: اگر زمان تاریخی مرکز،

بیش از همه حال-محور است، در زمان تاریخی مردمانی که سطحی از مناسبات شبه‌استعماری را تجربه کرده‌اند، گذشته و آینده به اندازه‌ی حال اهمیت می‌یابند. از این جهت، بحث حول ماهیت آترناتیوی که قرار است به جای دیکتاتوری اسلامی بنشیند، برای مردم پیرامونی یک ضرورت معامله‌ناپذیر و حیاتی است، در حالی که برای کنش‌گران مرکز اهمیت ثانوی دارد و این‌جاست که تفاوت نگاه تقاطعی حاشیه با نگاه خطی مرکز بیش از پیش برجسته می‌شود.

مرکز و حاشیه به‌مثابه‌ی امر طبقاتی

رابطه‌ی بین مرکز و حاشیه به‌عنوان یکی از ستون‌های سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی به شکل فزاینده‌ای در قیام ژینا برجسته شد. نقش ستم طبقاتی و فرودستان در خیزش انقلابی ژن ژیان نازادی برای همگان روشن است. پرسش این‌جاست که چطور می‌توان ترکیب‌بندی طبقاتی معترضان را به شکل انضمامی صورت‌بندی کرد و امکان‌ها و محدودیت‌های عملی و مادی امر طبقاتی را در حال حاضر متعین کرد. به‌طور مشخص، چطور امر طبقاتی در حاشیه از نو مفصل‌بندی می‌شود و با میانجی‌های ساختاری ستم ملی گره می‌خورد؟ رابطه‌ی مرکز و حاشیه اغلب به‌عنوان یک امر «هویتی» و «فرهنگی» مورد بحث قرار می‌گیرد، به‌عنوان امری «جزئی» و «خودبسنده» که از مناسبات اجتماعی کلی‌تر جمهوری اسلامی منفک شده. در این بخش قصد داریم این تصور را به میانجی مناسبات طبقاتی مختص به حاشیه به پرسش بکشیم و مازادهای مبارزات طبقاتی در حاشیه را تاحدی برجسته سازیم.

نگاهی اولیه به ویژگی‌های جامعه‌شناختی معترضان و کشته‌شدگان در کردستان و بلوچستان، به‌عنوان دو قطب فعال جنبش، نشان می‌دهد که اکثریت آن‌ها به طبقات تهی‌دست جامعه تعلق داشته‌اند. حاشیه‌های شهری مهاباد و سنج از کانون‌های اصلی اعتراضات بوده‌اند. روستاییان کم‌درآمد سردشت و پیرانشهر و ارومیه و ... جان‌های بسیاری را تقدیم خیزش کرده‌اند. در بلوچستان عکس‌ها و اطلاعات منتشر شده از شهدای جمعی خونین تصویری از فقر سیاسی شده را ترسیم می‌کند. در ویدیوهایی که از خانواده‌های کشته‌شدگان کردستان منتشر شده، آن‌ها به‌روشنی از زندگی کارگری خود می‌گویند. [۲۲] حتی کولبرانی داریم که در این خیزش شهید شده‌اند (مسعود تیموری، کولبر ۲۳ ساله و پدر یک فرزند و تحسین میری، کولبر ۴۶ ساله، پدر ۵ فرزند). به این‌ها اضافه کنیم کودکان کاری که اغلب بدون شناسنامه بودند و در بلوچستان کشته شده‌اند، کارگرانی که در ایزه به قتل رسیدند یا اعدام‌هایی که بعد از فروکش کردن نسبی جنبش مشخصاً پرولترها و بی‌نام و نشان‌ها را به کام مرگ فرو برد (نظیر سه معترض اعدامی قیام ژینا در

تهران را که هر سه مردمان غیرفارس و از خانواده‌های کارگری بودند). دسگوهاران در متنی به ترکیب طبقاتی معترضین در بلوچستان اشاره میکند:

«آماری که تاکنون از کشته‌های آن جمعی خونین بدست آمده نشان می‌دهد که بسیاری کشته‌ها حتی شناسنامه نداشتند، سابقه‌ی کیفری مخدر و تحقیر در زندان‌های استان را داشتند، از محلات حاشیه‌ای هم‌چون شیرآباد می‌آمدند؛ محله‌ای که اگر بگوییم از فقیرترین و محروم‌ترین حاشیه‌های مناطق پیرامونی ایران است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.» [۲۳]

پژواک همین صدا را در مصاحبه‌ای که کلکتیو فینیستی کورد توار با یکی از زنان معترض فعال در قیام ژینا انجام داده می‌شنویم. از رعنا ۶۲ ساله می‌پرسند «چه گروهی از مردم بیش‌تر در خیابان حضور داشتند؟». پاسخ می‌دهد:

«بدون شک فقرا. هر تجمعی را به صورت حضوری یا در تلویزیون دیده باشم، همه آدم‌های فقیر بودند، اون‌هایی که پیش من می‌آمدند و چشم‌هایشان از گاز اشک‌آور می‌سوخت، همه لباس‌های پاره‌پوره تنشان بود. یا جوشکار بودند یا کارگر ساختمانی یا کولبر. باور کنید من یک نفر ثروتمند ندیدم بینشان، همه فقیر و بی‌نانونا بودند و از درد آمده بودند خیابان فریاد می‌کشیدند... من فقط فقیر دیدم در خیابان، همه کارگر.» [۲۴]

سایت بیدارزنی نیز در متنی با عنوان «خاستگاه و مطالبات معترضان در جنبش سراسری ژینا (بخش دوم)» به حضور فعال طبقات پایین جامعه در «محله‌های خاصی در تهران نظیر جوادیه و نازی‌آباد و همین‌طور محلاتی در کرج، اسلام‌شهر، شهریار، نیروگاه قم» قیام انقلابی اخیر اشاره می‌کند، یعنی همان مناطقی که شمار زیادی از مهاجران فرودست غیرفارسی (ارتش ذخیره‌ی کار شناور در تعریف مارکس) را در خود جای داده که بین اشتغال کم‌درآمد یا بی‌ثبات کاری و بی‌کاری در رفت‌وآمدند. [۲۵]

هم در مرکز هم در حاشیه این فرودستان‌اند که در خیابان‌ها هستند، اما به‌وضوح شدت و حدت فقر و شکاف طبقاتی در حاشیه حادتر و عمیق‌تر است. برای فهم ویژگی‌های خاص امر طبقاتی در حاشیه اما باید یک قدم به عقب برگردیم و بستری که معترضان از آن آمده‌اند را مورد توجه قرار دهیم. به شکل کلی شهرهای پیرامونی فعال در خیزش، هم‌چون کردستان و بلوچستان و ایلام و ایذه و ... از جمله مناطقی‌اند که بالاترین نرخ بی‌کاری و کم‌سوادگی را در کل کشور دارند. بحران اقتصادی، ناامن‌سازی و امنیتی‌سازی، نابودی اقتصادهای سنتی و مستقل، رواج مشاغل کاملاً مردانه و حتی اشکالی از بردگی مدرن و ظهور

مشاغل پرخطری چون سوخت‌بری، کولبری و شوتی‌گری در این مناطق که هرروزه با خطر قتل دولتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، از ویژگی‌های اصلی کار و طبقه‌ی کارگر در مناطق پیرامونی به شمار می‌رود. ترکیب‌بندی غالب طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری معاصر، برخلاف تصور کلاسیک، نه صنعتی بلکه از قضا همین نیروهای کار غیررسمی و بی‌ثبات‌کاراند. در بلوچستان اکثر اعدام‌ها به بهانه‌ی مواد مخدر است، در حالی که اشخاص دستگیرشده اغلب خود صاحب محموله‌ی قاچاق نیستند و به دلیل فقر و کمبود آب، کاهش اشتغال در کشاورزی و دام‌داری و کاهش درآمد خانوارها به این کارها سوق داده شده‌اند و به دلیل نداشتن وکیل، بی‌سوادی و عدم تسلط به زبان فارسی، احکام سنگین دریافت می‌کنند. [۲۶] در کردستان و لرستان ضعف فقدان زیرساخت‌های مادی، باعث محدودیت در تجارت و صنعت و کشاورزی شده به طوری که طبقات فرودست به سرعت در حال افزایش‌اند. بنابراین نرخ بالای بی‌کاری و تکثیر اقتصادهای زیرزمینی و بی‌ثبات‌کاری در مناطق حاشیه‌ای کشور، ارتباط مستقیمی با فقدان فرصت‌های شغلی، سیاست‌های امنیتی جمهوری اسلامی در قبال حاشیه، و هم‌چنین تبعیض در استخدام شغل‌های محدود موجود دارد. در مرکز کشور، حاشیه‌های کلان‌شهرها بیش‌ترین شباهت را از بعد اقتصادی با مناطق پیرامونی دارند، با این تفاوت که فشارهای امنیتی بر آن‌ها کم‌تر است.

این بستر عمیقاً در صورت‌بندی مطالبات و شعارهای مردمان حاشیه‌ای در قیام ژینا نقش داشته و با مبارزه با نابرابری‌های اجتماعی بدل به بخش لاینفک خواست سرنگونی شده است. موقعیت طبقاتی فرودستان و حاشیه‌ای آن‌ها باعث شد که با شجاعت و رادیکالیسم بیش‌تری به خیابان بروند، چون چیز کم‌تری برای از دست داشتن داشتند. رادیکالیسم مناطق پیرامونی، که به رادیکال کردن کل جنبش سراسری اعتراضی ایران نیز منجر شد، عمیقاً با موقعیت طبقاتی حاشیه‌ای و خشونت‌های مضاعف حکومت در برخورد با فعالان و (نا)شهروندان مناطق پیرامونی پیوند دارد. در کتاب *کمدی الهی* دانته بر در ورودی برزخ نوشته شده، «وارد این‌جا که می‌شوید، تمام امیدتان را رها کنید.» به گفته‌ی مارکس، این‌ها همان کلماتی هستند که سرمایه‌داران بر سردر ورودی کارخانه برای کارگران می‌نویسند. اما خود او نشان می‌دهد که چگونه همین کارگران که هستی و زندگی‌شان از سوی سرمایه تهدید شده به شکل بالقوه می‌توانند به‌عنوان انقلابی‌ترین نیروها برای یک تغییر رهایی‌بخش نقش ایفا کنند. موقعیت مردمان حاشیه‌ای سرکوب شده در ایران در چنین وضعیتی قرار دارد، یعنی به شکل بالقوه قادرند در تغییر اجتماعی پیش رو نقشی مهم ایفا کنند. در شرایطی که حکومت کردستان و بلوچستان را به برزخ اجتماعی بدل کرده، مردمانشان به‌عنوان قربانیان اصلی دیکتاتوری نظامی-اسلامی-طبقاتی، به اصلی‌ترین نیروهای انقلابی در خیزش ژینا بدل شدند و توانستند خصلت ضدطبقاتی و خواست برابری را در جنبش سراسری تقویت کنند. تظاهرکنندگان در

بلوچستان و کردستان به همان اندازه که «آزادی» را طلب کرده‌اند، بر شعار «برابری» نیز تأکید داشته‌اند. این یعنی مشارکت فرودستان حاشیه‌ای در قیام ژینا که عموماً از مردمان غیرفارس‌اند، هم‌زمان امکانی برای برجسته کردن وجوه برابری‌خواه جنبش و یادآوری مکرر ضرورت نگاه ماتریالیستی تاریخی-طبقاتی در تحلیل آن نیز بوده است.

از یاد نبریم که حکومت نئولیبرال نظامی ایران، فرایند استثمار طبقاتی را به میانجی رژیم مرزی با افغانستان، تمایزسازی جنسیتی، و با تمایزسازی اتمیکی-ملی و «ارزان‌سازی نیروی کار مردمان پیرامونی به خاطر ملیت‌شان» پیش می‌برد، همان‌طور که در کشورهای غربی سرمایه‌داری با دیگری‌سازی از مهاجران غیرسفیدپوست، بهره‌کشی اقتصادی آن‌ها را تسهیل می‌کند. به بیان دیگر، رابطه‌ی مرکز و حاشیه امر طبقاتی را در حاشیه میانجی‌گری می‌کند و به آن خصلت‌های ویژه و منحصربه‌فرد می‌بخشد. از این جهت به نظر می‌رسد که بالقوگی‌های اجتماعی بیش‌تری در حاشیه (و فمینیسم برآمده از آن) به نسبت مرکز وجود دارد، در وهله‌ی اول برای رویارویی عریان با سیاست‌های طبقاتی فعلی یا آلترناتیوهای راست‌گرایی که مسئله‌ی عدالت اجتماعی را به کل انکار می‌کنند. در وهله‌ی دوم، فمینیسم برآمده از حاشیه، در برابری‌خواه‌طلبی و توده‌ای کردن هر چه بیش‌تر جریان فمینیسم غالب کشور و هدایت آن به سمت فعالیت‌های غیرنخبه‌گرایانه، با تأکید هم‌زمان بر مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه با نژادپرستی پان‌ایرانیستی، نقش مهمی ایفا می‌کند. فمینیست‌های حاشیه در ایران خواستار توجه بیش‌تر به تجربیات روزمره‌ی تهی‌دستان با رویکرد اقتصاد سیاسی برای درک مناسبات جنسیتی هستند و بیش‌تر از سایرین ارتباط بین سپهرهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در مرکز توجه قرار می‌دهند. [۲۷]

بنابراین اگر جریان فمینیستی بناست فراگیر شود و نقش اصلی را در اعتراضات پیش‌رو بازی کند، طوری که بتواند خواست‌ها و منافع طبقات، ملیت‌ها و گروه‌های مختلف را به هم پیوند زند، این وجه را بیش از همه فمینیست‌های حاشیه‌ای تقویت خواهند کرد. به این علت که تجربه‌ی زیسته‌ی مردمان در حاشیه، به شکل بالقوه، امکان‌های معرفت‌شناسانه و سیاسی بیش‌تری را برای برساخت رویکردی ضدطبقاتی، شمول‌گرا و کم‌ترنخبه‌گرایانه در اختیار آن‌ها قرار داده است. به این اعتبار، توجه به مناسبات طبقاتی در مناطق پیرامونی هم منبعی ست از الهام برای این‌که این بار به حاشیه نه به چشم قربانی خشونت، بلکه به‌مثابه‌ی سیاست‌رهایی‌بخش بنگریم؛ و هم منبعی ست از تنش، آن‌جا که منافع متضاد نیروهای درگیر در جنبش سراسری را مرئی‌تر می‌کند.

تجربه‌ی زیسته‌ی مادی و موقعیت فرودست به‌حاشیه‌رفتگان، به‌ویژه تهی‌دستان مرزنشین، حتی می‌تواند در سطح روش‌شناختی نیز امکان‌های جنبش سراسری را توسعه دهد. کسانی که در مرزها بزرگ شده‌اند، درک شناورتری از هویت دارند و برایشان فرامرزی اندیشیدن یا چندهویتی بودن به واسطه‌ی موقعیت مادی تجربه‌شده، قابل‌تصورتر و ملموس‌تر است. بسیاری از کردها و عرب‌ها و بلوچ‌ها، زمینه‌ی مادی بیشتری دارند برای درک این موضوع که «ایرانیت»ی که در قالب هویت متصلب فارس-شیعی در آمده و عموماً بورژوازی کشور آن را نمایندگی می‌کند، بیش از هرچیز اسم رمز سرکوب است. درست به دلیل همین تفاوت است که در مناطق پیرامونی، «پرچم سه‌رنگ» (با هر نشانی در مرکز آن) تاریخاً نماد مرکزگرایی دیکتاتورها (سلطنتی و دینی) و سمبل سرکوب بوده ولی برای مردم عمده‌ی مردم در مرکز کشور نمادی مثبت از «هویت مشترک» ایرانی است. یعنی از یک طرف اتفاق‌نظری بر سر ایرانیت به‌عنوان هویت اول جمعیت بزرگی از کشور وجود ندارد، چون بسیاری از مردم پیرامونی قبل این که خود را ایرانی بدانند، کرد، آذری، عرب، بلوچ، لر و ... می‌دانند. از طرف دیگر، در قیام ژینا بارها تصاویری از آتش زدن پرچم سه‌رنگ در کردستان و بلوچستان منتشر شد، چون این مردم عمیقاً با آن احساس بیگانگی می‌کنند و چون این «هویت مشترک» اساساً بر طرد تاریخ و فرهنگ و بر دیگری‌سازی و فقیرسازی میلیون‌ها نفر از مردم ملل تحت ستم استوار بوده است. در چنین شرایطی، آن‌چه می‌تواند اعتمادسازی دوجانبه را تقویت کند، به رسمیت شناختن هویت‌های سیال چندگانه‌ای است که مناطق پیرامونی هم‌چون امکانی روش‌شناختی پیش پای جنبش گذاشته‌اند و فاصله‌گیری هرچه بیش‌تر از تعاریف هم‌گون‌ساز و سرکوب‌گری که از «ایرانیت» به‌عنوان تنها هویت مشروع نام می‌برند. اقلیت‌های جنسی یکی دیگر از گروه‌های در حاشیه‌ای‌اند که می‌توانند امکان‌های نظری و سیاسی زیادی به منظور فراروی از دوگانه‌های هترونورماتیو در اختیار جنبش قرار دهند؛ آن‌ها قادرند، به‌ویژه در فرم، به جنبش سراسری سیالیت ببخشند، به‌گونه‌ای بتوانند از دوگانه مرکز-حاشیه در قالب صورت‌بندی‌های نورماتیو فراتر رود و با الهام از هویت‌های نان‌باینری و سیال جنسی، چندمرکزیت را در دستور کار خود قرار دهد. این چندمرکزی بودن، در مقاله‌ی دیگری که به زودی منتشر می‌شود، مفصل‌تر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

یادداشت‌ها:

[۱]. [زن بلوچ در میانه جدال کهنه و نو](#) نوشته‌ی دسگوهاران - گروه «دسگوهاران» مجموعه‌ای متشکل از فعالان مبارز زن بلوچ داخل کشور است که در میانه‌ی قیام انقلابی ژینا در تاریخ پانزدهم مهر ماه ۱۴۰۱ اعلام موجودیت کرد.

[2]. Asgharizadeh Ailreza, *Iran and the challenge of diversity: Islamic fundamentalism, Aryanist racism, and democratic struggles*, Springer, 2007.

[3]. Rostampour, Somayeh. "Hiérarchies au sein des mouvements féministes en Iran. Marginalisation des femmes des minorités ethniques dans la production féministe académique et militante." *Genre, sexualité & société* Hors-série n° 4 (2023).

[۴]. اگر تنها به چند عامل بخواهیم اشاره کنیم، غلبه‌ی رویکرد پوزیتیویستی در علوم اجتماعی و نیز سلطه‌ی گفتمان همگن‌ساز قانون اساسی و دینی مانع از درک کامل ناهم‌گونی جامعه در ایران شده است. نگاه کنید به توفیق ابراهیم، «جامعه گذار و گفتمان پسااستعماری: تأملی بر بحران علوم اجتماعی در ایران»، مجله‌ی علوم اجتماعی ایران، ۱۳۹۰.

[۵]. «احساس تعلق به ایران در میان اقوام ایرانی»، نویسندگان: سید صمد بهشتی محمد حقمرادی، منتشر شده در مجله‌ی جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست‌وهشتم پاییز ۱۳۹۶ شماره ۳. و «مطالعه‌ی پیمایشی هویت طلبی قومی و سیاسی شدن قومیت کردهای ایران» نویسندگان: امید قادرزاده و حسین محمدزاده، پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران (پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی)، دوره ۷۷ شماره ۱، ۱۳۹۷.

[۶]. دسگوهاران در متنی با عنوان «چرا دختر چاپهاری اسم رمز ماست؟»

[۷]. در جمعه‌های انقلابی بلوچستان بارها شعارهای انقلابی علیه شاه و شیخ (مثل نه سلطنت نه رهبری، دموکراسی برابری) را شنیدیم. در کردستان، که سینمای غالب در ایران همواره به عنوان «جغرافیای عقب‌افتاده» به تصویر کشیده، مردم فریاد زدند: «کرد بلوچ آذری، آزادی و برابری»؛ حتی شعار «زنده باد سوسیالیسم» طنین‌انداز شد و بلندگوهای مسجد سرودهای انقلابی کوردی پخش کردند. همین موضوع وجه تبلیغاتی، سیاسی، استعماری و خیالی نگرش‌های نورماتیو جنسیت‌زده و نژادپرستانه به حاشیه را بیش از پیش برجسته می‌کند. در همان زمان لمپن‌های سلطنت‌طلب به ظاهر «مدرن» در خیابان‌های اروپا و آمریکا و استرالیا فریادهای جنسیت‌زده‌ای چون «سبزی پلو با ماهی...» و «باقالی پلو با گردن...» سر می‌دادند و از به کار بردن انواع شعارهای ارتجاعی نژادپرستانه و بازتولید کلیت گفتمان سرکوب‌گر رژیم در استفاده از واژگان تجزیه‌طلب و... دریغ نکردند.

[۸]. زنان طبقات پایین در حاشیه‌های کشور، با سرمایه اجتماعی (شهرت، دسترسی به اینترنت، شبکه روابط، رانت) اقتصادی (دارایی، ارث، سرمایه) و فرهنگی (تحصیلات، تسلط بر انواع زبان‌ها، هنر، مهارت) کمتر، و به‌ندرت مورد توجه عمومی بوده‌اند بنابراین عکس‌های آن‌ها دیرتر و کمتر منتشر می‌شوند. به عنوان مثال، ۵۳ روز طول کشید تا تصویر هستی نارویی، کودک هفت‌ساله‌ی کشته‌شده‌ی بلوچ منتشر شود. بسیاری از زندانیان زن غیرطبقه‌ی متوسطی به‌ویژه در

مناطق غیرمرکزی گم‌نام مانده‌اند؛ برای زنان معترض بازداشت‌شده در حومه‌های حاشیه تهران مخصوصاً منطقه‌ی شهریار، دادگاه حضوری تشکیل نشده یا دادگاه‌شان چنددقیقه‌ای و به صورت ویدئو کنفرانس-تلفنی بوده و در مواردی حتی بدون تشکیل دادگاه رای قاضی صادر شده است. در این دادگاه‌های مجازی با کیفیت بسیار پایین به علت وخامت اینترنت، اغلب آن‌ها حکم دو سال حبس گرفته‌اند، بدون این‌که احکام صادره انعکاس خاصی در رسانه‌ها داشته باشند.

[۹]. در ادارات و شرکت‌های مهم دولتی مناطق حاشیه‌ای اگر عرب یا کورد یا بلوچ باشید به سختی استخدام می‌شوید؛ در مواردی از کارمندان غیرفارس خواسته شده که نام‌های غیرفارسی خود را تغییر دهند. بی‌کاری و عدم استخدام عامدانه مردم بومی غیرفارس و غیرشیعی در نهادها و سازمان‌های دولتی و گرانی و فساد نهادینه‌شده به فقر در مناطق حاشیه‌ای کشور دامن زده و کودکان قربانیان اصلی آن‌اند. برای تسریع در فرایند ادغام و سرکوب ناسیونالیستی، ملل تحت ستم اجازه ندارند به زبان مادری آموزش ببینند و به تبع رشد تحصیلی آن‌ها بسیار پایین‌تر از استاندارد کشوری است. ساختمان‌های مدارس کهنه‌اند و تعمیر نمی‌شوند و کمبود معلم و کلاس‌های درس عادی‌سازی شده است. شمار زیادی از دانش‌آموزان در مناطق حاشیه‌ای به دلیل فقر سیستماتیک ادامه تحصیل نمی‌دهند و به همین دلیل موقعیت فرودست آن‌ها اغلب در تمام عمرشان تغییری نمی‌کند. فارغ‌التحصیلان دانشگاهی یا جذب بازار کار نمی‌شوند و یا در صورت استخدام مورد تبعیض‌اند و اغلب تنها قادر به تصدی پست‌های دون هستند. زندان‌ها در مناطق پیرامونی کشور مملو از زندانیان بی‌گناه برای ایجاد رعب و اشاعه هراس افکنی است، به این علت که نگرشی امنیتی موجب بیش‌جرمانگاری آن‌ها شده است. این زندانیان سیستماتیک شکنجه می‌شوند و به حبس‌های طولانی محکوم می‌گردند و در موارد بسیاری دچار انتقام‌گیری کور دولتی می‌شوند و به دار اعدام سپرده می‌شوند، بدون این‌که دادرسی‌ای اتفاق افتاده باشد. در مناطق حاشیه‌ای کشور، حتی کشتار فراقضایی صدها نفر با تیر جنگی مأموران نظامی و امنیتی، اغلب واکنش جمعی خاصی بر نمی‌انگیزد و عاملان کشتار مورد مواخذه قرار نمی‌گیرند، بلکه تشویق می‌شوند و به درجه‌ی نظامی بالاتری ارتقاء می‌یابند؛ آن‌ها در مناطق مرزی پست‌های امنیتی می‌گیرند و خود همین کشتار بیش‌تر مردم را تسهیل کرده است. مطبوعات در این مناطق آزادی کم‌تری دارند و استفاده از زبان مادری بسیار محدود و کنترل شده و اغلب منحصر به موضوعات غیرسیاسی است. سرعت اینترنت کم‌تر و انسداد آن بیش‌تر و در نتیجه سرکوب مردمان حاشیه‌ای در سکوت راحت‌تر انجام می‌شود. در بسیاری از این مناطق مشکل جدی آب‌رسانی، آلودگی صنعتی، خشک‌سالی، توزیع ریزگردها و هم‌چنین تخریب (عمدی و غیرعمدی) زیست‌بوم مردم وجود دارد که خود زمینه‌ی مهاجرت و تبدیل شدن مردمان صاحب زمین و سرزمین، به «ارتش ذخیره‌ی کار» یا «جمعیت مازاد نسبی» ای (relative surplus population) را فراهم می‌کند که همان‌طور که مارکس یادآور می‌شود، برای توسعه‌ی رشد سرمایه‌دارانه ضروری است.

[۱۰]. در مورد ملل جهان چهارم به منبع زیر مراجعه کنید:

GEORGE Manuel, MICHAEL Posluns, "The Fourth World: An Indian Reality", Ontario: Collier-Macmillan, 1974.

در مورد نظریه‌ی «استعمار بین-فرودستی» به مقاله‌ی کامران متین مراجعه کنید:

Matin, Kamran. "Decolonising Iran: A tentative note on inter-subaltern colonialism." *Current Anthropology* 63, no. 2 (2022): 1-4.

در مورد کاربرد نظریه‌ی «استعمار داخلی» در مطالعات کردستان به منابع زیر مراجعه کنید:

Stone, John. "Introduction: Internal colonialism in comparative perspective." (1979): 255-259.

Tuğrul, Barış. "Rethinking Internal Colonialism: Radicalization of the Kurdish Movement in Turkey." *International Journal of Conflict and Violence (IJCV)* 16 (2022).

Salih, Mohammed A. "Internal cultural imperialism: The case of the Kurds in Turkey." *International Communication Gazette* 83, no. 8 (2021): 733-752.

Hassaniyan, Allan, and Mansour Sohrabi. "Colonial management of Iranian Kurdistan; with emphasis on water resources." *Journal of World-Systems Research*, 28 (2022).

Gunter, M. M. (2004). Why Kurdish statehood is unlikely. *Middle East Policy*, 11(1), 106-111.

Kirisci, Kemal, and Gareth M. Winrow. *The Kurdish question and Turkey: An example of a trans-state ethnic conflict*. Routledge, 2013.

Soleimani, Kamal, and Ahmad Mohammadpour. "Can non-Persians speak? The sovereign's narration of "Iranian identity"." *Ethnicities* 19, no. 5 (2019): 925-947.

در مورد کاربرد نظریه «استعمار داخلی» در مطالعات مناطق دیگر جهان به منابع زیر مراجعه کنید:

Hechter, Michael. *Containing nationalism*. OUP Oxford, 2000.

Hechter, Michael. *Internal colonialism: The Celtic fringe in British national development, 1536-1966*. Vol. 197. Univ of California Press, 1977.

Casanova, Pablo Gonzalez. "Internal colonialism and national development." *Studies in comparative international development* 1 (1965): 27-37.

DAS Raju J, « Reconceptualizing capitalism: Forms of subsumption of labor, class struggle, and uneven development », *Review of Radical Political Economics*, 44, no. 2, 2012, pp. 178-200.

HECHTER Michael, *Internal colonialism: the Celtic fringe in British national development*, Routledge, 2017.

CASANOVA Pablo Gonzalez, "Internal colonialism and national development", *Studies in comparative international development*, 1, no. 4, 1965, pp. 27-37.

[11]. ELLING Rasmus Christian, *Minorities in Iran: Nationalism and ethnicity after Khomeini*, Springer, 2013.

در زمینه‌ی «اضمحلال دولت توسعه در سرمایه‌دای جهانی» نگاه کنید به مقاله‌ی زیر از مرتضی سامانپور:

<https://www.radiozamaneh.com/757570/>

[۱۲]. وقتی یک «گروه اجتماعی» (فارس) با مداخله کشورهای استعمارگر به «ملت» بدل می‌شود و بدین ترتیب از امتیازاتی برخوردار می‌شود که به قیمت محروم‌سازی و طرد گروه‌های اجتماعی دیگر (ملل تحت ستم) به دست آمده، دسته‌ی اخیر لزوماً راه انفعال در پیش نمی‌گیرد؛ گروه‌های طردشده ملی به منظور الغای مناسبات ناعادلانه و نابرابر، بر «ملت‌بودگی» خودشان به شکلی برابر تاکید و اصرار می‌ورزند و به تبع به دولت مرکزی به چشم اشغال‌گر یا استعمارگر نگاه می‌کنند؛ این اتفاق است که دست‌کم در کردستان روی داده است.

[13]. <https://www.radiozamaneh.com/742391/>

[۱۴]. اسماعیل شهبخش، عموی فرزند شهبخش از کشته‌شدگان جمعی خونین زاهدان، در ویدیویی اشاراتی از این دست دارد: «به چه جرمی شلیک کردید؟ اگر به خاطر سنگ‌پراکنی هست، پس بنابراین در فلسطین اشغالی نباید یک فلسطین زنده می‌بود، نه یک مرد و نه یک زن، کسانی که همیشه سنگ‌پراکنی‌هاشون توی تلویزیون جمهوری اسلامی هم پخش می‌شود.»

[۱۵]. «بعد از اشغال، کشتار، جسدزدی، ربودن معترضان و تخریب منازل، روی دیوارها نشانه‌های استعماری به‌جا می‌گذارد تا هژمونی خود با زور و ارعاب تحمیل کند. نازی‌ها در لهستان، آمریکایی‌ها در ویتنام، عراقی‌ها در خرمشهر و اسرائیلی‌ها در کرانه‌ی باختری چه کرده‌اند؛ سپاهیان جمهوری اسلامی نیز طی قیام ژینا بیش از پیش خود را به عنوان اشغال‌گر در کردستان معرفی کردند و البته که دفن شدن در سرزمین اشغال‌شده پایان هر اشغال‌گری است»، همان‌طور که در لینک زیر آمده:

<https://t.me/BlackFishVoice1/3176>

[16].

http://news.bbc.co.uk/2/hi/world/monitoring/media_reports/1604970.stm

[17]. Rostampour, Somayeh. "Clivages ethniques au sein du mouvement protestataire iranien: À l'encontre du mythe «Une nation, Un État 1»." *Multitudes 2* (2021): 112-119.

[۱۸]. برای آن چه بر سر جوانرود آمده به گزارش مفضل و مهمی که شبکه‌ی حقوق بشر کردستان منتشر کرده مراجعه کنید با عنوان «گزارش تحقیقی درباره جنایت جمهوری اسلامی در شهر جوانرود؛ آتش جنگ حاکمیت بر دست‌های خالی و سنگرهای خشم مردم».

[۱۹]. طرد فرهنگی به واسطه‌ی سیاست‌های ناسیونالیستی ادغام، در عمل طرد آن‌ها در ساختار اصلی اقتصاد رسمی کشور را به همراه داشته که زمینه‌ساز رشد اقتصاد غیررسمی (مجرمانه) و استثمار اقتصادی بیش‌تر این مردمان شده است. به این اعتبار، رابطه استبدادی و شبه‌استعماری دولتی، در سطح اجتماعی و اقتصادی نیز بسط داده شده و رابطه‌ی مبتنی بر بهره‌کشی و تبعیض را تقویت کرده است. در چنین شرایطی ملل تحت ستم همواره در برابر دوگانه «ادغام در فرهنگ غالب بیرونی» یا «ناسیونالیسم» به عنوان دو راه حل موجود برای حل بحران‌هایی چون بی‌کاری، فقر، فرودستی فرهنگی و احساس استیصال در برابر دولت مرکزی نژادپرست سرکوب‌گر مواجه بوده‌اند. خلق‌های ایران اغلب راه دوم را ترجیح داده‌اند؛ وقتی آدم‌ها به خاطر تعلق به یک ملیت یا اقلیت ملی (بلوچ بودن، کورد بودن و ...) جرم‌انگاری شده یا کشته می‌شوند، بازماندگانی که شاهدان دادخواه هستند، با ادای دین و احترام به همان هویت و برای ارزش‌دهی دوباره به آن، و در واقع برای پاس‌داشت «زندگی» در برابر «مرگ» از آن هویت سرکوب‌شده پرچمی برای مبارزه می‌سازند؛ این واکنشی بوده که الجزایری‌ها در برابر فرانسوی‌های استعمارگر، کردها در برابر دولت مرکزی شوینیست ترکیه، یهودی‌ها در برابر نازی‌ها و سیاه‌پوستان در برابر سفیدپوستان نژادپرست برتری طلب از خود نشان داده‌اند.

[۲۰]. گروه‌های اقلیت هم‌چون دفاعی در برابر سیاست ادغام اجباری، اغلب مبارزه با سیاست‌های شبه‌استعماری دولتی، حتی در قالب ناسیونالیسم غیرفارس را، به‌عنوان واقع‌بینانه‌ترین راه‌حل موجود برای جلوگیری از بازتولید فرهنگ فقر برای نسل‌های بعدی انتخاب کرده‌اند، به این منظور که کنترل منابع تضمین‌کننده آینده مردمان مناطق پیرامونی، به دست «خودی‌ها» داده شود. البته تجربه جنبش‌های ضداستعماری‌ای که پیروز شدند و به قدرت رسیدند، از جمله در آفریقا و امریکای لاتین و حتی جایی مثل هریم کوردستان عراق، نشان داده که «خودی‌ها» تا زمانی که که بورژوازی محلی را نمایندگی کنند، به استعمارگران-امپریالیست‌های فرامحلی هم‌چنان وابسته بمانند و فساد یا برتری مناسبات خانوادگی یا انحصار منابع موجود را در دستور کار قرار دهند، به‌سختی می‌توانند راهی به سوی رهایی از فرهنگ فقر برای اکثریت مردم استعمارزده بکشایند. با این حال، همه‌ی جنبش‌های ضداستعماری محکوم به طی کردن این مسیر نیستند؛ همان‌طور که شکست سوسیالیسم شوروی به معنای این نیست که مبارزه ضدطبقاتی از معنا تهی شده یا لزوماً به استالینیسم ختم می‌شود، ناکامی غالب جنبش‌های ضداستعماری در پیشبرد سیاستی رهایی‌بخش و جمعی نیز به معنای این نیست که مبارزه با اشکال مختلف استعمار و تلاش برای بازپس‌گیری کنترل منابع محلی بی‌فایده است یا لزوماً به سلطه ناسیونالیسم هویت‌گرایانه لیبرال فاسد منجر خواهد شد.

[۲۱]. او شهروندی افغانستانی بود که سال‌ها با مجوز اقامت موقت در بلوچستان زندگی می‌کرد ولی نهادهای امنیتی خانواده‌اش را تهدید کردند که اگر مرگ اش را علنی کنند، کارت اقامت خانواده تمدید نخواهد شد و به افغانستان تحت

کنترل طالبان بازپس فرستاده خواهند شد. به همین دلیل هویت و عکس او تا ۷۲ روز پس از مرگش فاش نشد. او تنها نیست؛ بسیاری از زنان بلوچ شناسنامه ندارند و از تحصیلات مناسب محروم اند؛ وقتی آن‌ها به قتل می‌رسند، چند هفته طول می‌کشد تا عکس‌های آن‌ها منتشر شود (اگر اصلاً ارزش خبری پیدا کند).

[۲۲]. دانیال پای‌بندی تنها یکی از چندین کودک‌دانش‌آموزان کارگری است که در سن ۱۷ سالگی ۲۵ آبان در سقز کشته شد. ایمان بهزادپور کارگر دیگری است که در سنندج کشته شد. این لیست دنباله‌دار است.

[۲۳]. دسگوهاران در متنی با عنوان «چرا دختر چابهارى اسم رمز ماست؟»

[24]. <https://t.me/Tawarcollective/51>

[25]. <https://bidarzani.com/46223/>

[۲۶]. منبع یادداشت شماره‌ی ۱

[۲۷]. فمینیست‌ها با کار با زنان در محلات حاشیه‌ای کلان‌شهرها یا در حاشیه‌های شهرهای کوچک، به‌ویژه حول موضوع خشونت علیه زنان، بیش و پیش از سایرین به اهمیت لحاظ کردن عامل اقتصادی و طبقاتی در تحلیل‌هایشان از جنسیت پی بردند و این روند را آغاز کرده‌اند. به همین دلیل در سال‌های اخیر متون فمینیستی زیادی پیرامون اقتصاد سیاسی فمینیستی ترجمه و حتی بعضاً تألیف شده است که نشانه‌ی توجه ویژه‌ی این جریان به موضوع است.